



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۴ بهمن ۱۳۹۳
مصادف با: ۳ ربیع الثانی ۱۴۳۶
جلسه: ۵۹

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)

موضوع جزئی: مسئله اول - مسئله دوم

سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

از دو دلیل قائلین به عدم ثبوت خمس بر صبی و مجنونی که از معدن استخراج می‌کنند یک دلیل ذکر شد و اشکالات آن مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد هیچ یک از اشکالات چهار گانه بر دلیل اول وارد نیست. دلیل اول این بود که اساساً ادله رفع قلم به مقتضای حکومت بر ادله احکام اولیه شامل قلم وضع و قلم تکلیف هر دو به مناط واحد می‌شود. لذا همه احکام تکلیفی و وضعی را برمی‌دارد و خروج بعضی موارد از ادله رفع قلم تخصصی است نه تخصیصی. به هر حال در دلیل اول با فرض اینکه ثبوت خمس یک حکم وضعی است، استدلال شد یعنی پذیرفته شد که وجوب خمس یا تعلق خمس بما خرج عن المعدن از وضعیات است. لذا با تقریبی که در مورد ادله رفع قلم شد، خمس هم کسائر الاحکام رفع شد.

دلیل دوم

اما در دلیل دوم مسئله به شکل دیگری بیان شده است؛ دلیل دوم این است: سلمنا که ادله رفع قلم اختصاص به قلم تکلیف داشته باشد، باز هم حکم به ثبوت خمس، مشمول ادله رفع قلم می‌باشد لذا به وسیله این ادله مرتفع می‌شود و بنابراین خمس بر صبی و مجنون واجب نیست. اساس این دلیل بر این است که خمس از وضعیات نیست بلکه از تکلیفیات است چون ادله خمس، بلکه ادله واجبات مالی ظهور در تکلیف دارند؛ خمس یک واجب عبادی است و نیازمند به قصد قربت است. همچنین زکات و بعضی از واجبات مالی دیگر از این قبیل هستند. پس ثبوت خمس، حکم وضعی محض نیست بلکه ظهور در حکم تکلیفی دارد و این مطلبی است که خود قائل به ثبوت خمس بر صبی و مجنون هم به آن اعتراف کرده که خمس یک حکم تکلیفی محض نیست بلکه از یک جهت مثل وضعیات است. اگر ادله واجبات مالی ظهور در تکلیف دارند، پس خمس از وضعیات نیست تا ادله رفع قلم شامل آن نشود. پس ادله رفع قلم بر فرض اینکه اختصاص به تکلیف داشته باشد، شامل خمس می‌شود چون خمس هم از تکلیفیات است و ادله خمس به حسب مفاد عرفیشان ظهور در تکلیف دارند. بنابراین حتی اگر ما ادله رفع قلم را مختص احکام تکلیفی بدانیم باز هم به وسیله این ادله، وجوب خمس برداشته می‌شود.

پس فرق دلیل دوم با دلیل اول این است که دلیل اول بر اساس شمول ادله قلم نسبت به احکام تکلیفی و وضعی و پذیرش خمس به عنوان یک حکم وضعی است. یعنی بر دو پایه استوار بود؛ هم ادله رفع قلم را عام و شامل تکلیفیات و وضعیات فرض کرد و هم خمس را از وضعیات دانست. ولی در دلیل دوم بر فرض اختصاص ادله رفع قلم به احکام تکلیفی ادعا

می‌شود که این ادله، خمس را مثل امثال نماز و روزه و حج و ... برمی‌دارد چون خمس هم یک حکم تکلیفی است. پس همان طور که نماز و روزه بر صبی و مجنون واجب نیست، خمس هم بر او واجب نیست.

بررسی دلیل دوم

به نظر می‌رسد دلیل دوم به اتقان و استحکام دلیل اول نیست؛ چون اگر ما گفتیم ادله رفع قلم شامل وضعیات نمی‌شود و مختص قلم تکلیف است یعنی صرفاً احکام تکلیفی را برمی‌دارد، آن وقت بعید است که بتوانیم این ادله را شامل خمس بدانیم چون قائل به اختصاص ادله رفع قلم به تکلیفیات مدعی است که این ادله، احکام تکلیفی محض را برمی‌دارد مثل نماز، روزه، حج و ... که تکلیفیات محضه هستند و هیچ شائبه‌ای از وضعیات در اینها نیست. رفع القلم عن الصبی و عن المجنون، فقط نماز، روزه، حج و سایر احکام تکلیفی را برمی‌دارد؛ آنهایی که تکلیفی محضند اما اگر یک حکمی مثل خمس من جهة یک حکم تکلیفی بود و من جهة اخرى حکم وضعی بود، بعید است که قائل به اختصاص، ادله رفع قلم را شامل چنین احکامی بدانند. در هر صورت به نظر می‌رسد با توجه به توضیحی که داده شد، دلیل دوم تمام نیست.

نتیجه

و کیف كان فالمتحصل مما ذكرنا كله ان الحق في المقام هو القول الثاني يعني عدم ثبوت خمس بر صبی و مجنون که از معدن استخراج می‌کنند خلافاً للمشهور و خلافاً للماتن(ره) که ایشان هم مانند مشهور معتقد به ثبوت خمس بر صبی و مجنون بودند و همچنین خلافاً للصيد که ایشان هم مانند مشهور قائل به ثبوت خمس بودند. در مجموع حق این است که خمس بر صبی و مجنون واجب نیست.

سؤال: این پاسخ با مطلبی که قبلاً گفتید سازگار نیست.

استاد: دلیل دوم بر فرض اختصاص ادله رفع قلم به تکلیفیات است. یعنی ما بنابر این مبنا داریم مماشات می‌کنیم چون تقریباً مشهور نظرشان این است و اساس اختلاف کسانی مثل صاحب مدارک و محقق نائینی و ... با مشهور به خاطر همین است. اینها معتقدند ادله رفع قلم شامل تکلیف و وضع می‌شود اما مشهور می‌گویند ظهور ادله رفع قلم در احکام تکلیفی است. اصل آن مبنا را ما در دلیل اول رد کردیم و با استفاده از آن گفتیم ادله رفع قلم، خمس را هم برمی‌دارد. در دلیل دوم گفتیم، سلمنا که ادله رفع قلم مختص تکلیفیات باشد کما ذهب اليه المشهور. ولی باز هم شامل خمس نمی‌شود چون ظهور در این دارد که تکلیفیات محضه را می‌گیرد یعنی ما می‌توانیم به دفاع از آنها بگوییم، خمس می‌تواند از شمول آن ادله خارج شود چون تکلیفی محض نیست. نه اینکه ما این عقیده را داشته باشیم بلکه داریم از مشهور در برابر این استدلال دفاع می‌کنیم.

هذا تمام الكلام في المسئلة الاولى و نتیجه این شد که صبی و مجنون با اینکه مالک چیزی که از معدن استخراج می‌کنند، می‌شوند اما در عین حال خمس بر آنها واجب نیست.

مسئله دوم

در مورد معدن امام کلاً دو مسئله بیان کرده‌اند. در مسئله دوم می‌فرمایند: «قد مرّ انه لا فرق في تعلق الخمس بما خرج عن المعدن بين كون المخرج مسلماً او كافراً بتفصيل مرّ ذكره»؛ گذشت که در تعلق خمس به ما يُستخرج من المعدن فرقی

نمی‌کند بین اینکه مُخرج مسلمان باشد یا کافر البته اجمالاً فرقی نمی‌کرد به نظر امام ولی «بتفصیل مرّ ذکره» در مسئله اولی به تفصیل صور مسئله را بیان کردیم و بحث از آن گذشت.

«فالمعادن التي يستخرجها الكفار من الذهب و الفضة و الحديد و النفط و الفحم الحجري و غيرها يتعلق بها الخمس»؛ لذا معادنی که کفار از آن استخراج می‌کنند، خمس به آنها تعلق می‌گیرد. فرقی هم نمی‌کند که چه معدنی باشد و اقسام معدن‌ها را قبلاً گفتیم.

«و مع بسط يد والی المسلمین يأخذہ منهم» با مبسوط الید بودن والی مسلمین، خمس از کفار گرفته می‌شود. تا اینجا امام (ره) یک مسئله و یک فرع را بیان کرده‌اند که به هر حال خمس معدن هم بر مسلمان واجب است و هم بر کافر لکن ایشان فرمود در اراضی موات بین مسلمان و کافر فرقی نیست و هر دو مالک می‌شوند و بر هر دو خمس واجب می‌شود. اما در اراضی معموره از مفتوحة عنوة فرمودند مسلمان با اذن از والی مسلمین مالک می‌شود و خمس بر او واجب است اما اگر همین مسلمان اذن نگیرد، مالک نمی‌شود. همچنین اگر کافری از اراضی معموره استخراج کند، مالک نمی‌شود.

از اینجا درباره تکلیف کسانی که این معدن به آنها منتقل می‌شود بحث می‌شود که آیا اگر معدن یا چیزی که از معدن استخراج شده از دست کافری به یک شیعه برسد، یا از دست کسانی که به طور کلی اعتقاد به خمس ندارند. آیا شیعیان باید خمس دهند یا نه؟ فرض کنید کافری استخراج کرده و بر او خمس واجب بوده اما خمسش را نداده است. مالک شده اما خمس را نداده یا حتی یک مسلمانی از معدن استخراج کرده و مالک شده ولی خمسش را نداده است، آیا در اینجا آن شیعه‌ای که این اموال به او منتقل می‌شود، باید خمس بدهد یا ندهد؟ امام (ره) در این بخش دوم در مورد چهار صنف حکم مسئله را بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «لکن اذا انتقل منهم الی الطائفة المحقة لا یجب علیهم تخمیسها حتی مع العلم بعدم التخمیس»؛ اگر از کفار انتقال به شیعه پیدا کند، تخمیس واجب نیست حتی با فرض یقین به عدم تخمیس؛ یقین دارد که این کافر خمس نپرداخته ولی بر این شیعه ای که به نوعی آن مال به دستش رسیده واجب نیست، خمس بدهد. ایشان دلیل این حکم را هم بیان می‌کند که: «فإنّ الائمة (ع) قد اباحوا لشیعتهم خمس الاموال غیر المخمسة المنتقل الیهم ممن لا یعتقد وجوب الخمس»؛ ائمه (ع) خمس اموال غیر مُخمس را به شیعیانشان اباحه کرده‌اند یعنی اموالی که تخمیس نشده توسط مالکینش، وقتی انتقال پیدا می‌کند به شیعه، خمسش واجب نیست. لکن «ممن لا یعتقد وجوب الخمس» اگر این مال از کسانی که اعتقاد به وجوب خمس ندارند، انتقال پیدا کند، «کافراً کان او مخالفاً»؛ مخالف یعنی اهل سنت که آنان هم به خمس اعتقاد ندارند نه به اصل خمس. خمس غنیمت جنگی را قبول دارند اما مثل ما خمس را در این موارد سبعة نمی‌پذیرند. در مورد معدن هم یکی دو نفر بودند که خمس را در معدن ثابت می‌دانستند ولی عمدتاً آنها خمس را ثابت نمی‌دانند. اگر این مال از یک مخالف به شیعه (بیعاً أو هبةً أو نحوهما) انتقال پیدا کرد، در اینجا بر این شیعه خمس واجب نیست و فرقی هم نمی‌کند که این از معدن باشد یا غیر معدن. «معدناً کان المتعلق او غیره من ربح التجارة و نحوه»؛ فرق نمی‌کند آنچه که از مخالف یا کافر به شیعه رسیده، معدن باشد یا غیر معدن. مثلاً با تجارت سودی بدست آورده (اموالش از ربح تجارت بدست آمده یا ربح تجارت است و با آن معامله می‌کند) که در این صورت برای شیعه خمس واجب نیست. پس در دو صورت فرمودند که بر شیعه خمس واجب نیست.

اما در دو صورت می‌فرمایند که بر شیعه خمس واجب است: «نعم لو وصل اليهم ممن لا يعتقد الوجوب في بعض اقسام ما يتعلق به الخمس من الامامية اجتهاداً او تقليداً»؛ اگر این مال از یک شیعه‌ای که معتقد به وجوب خمس در بعضی موارد نیست منتقل شود به این شیعه. ممکن است آن شیعه که اعتقاد به خمس در بعضی از اقسام ندارد، مجتهد باشد و خودش اجتهاداً به عدم وجوب خمس مثلاً در معدن رسیده یا مقلد کسی است که او معتقد به عدم وجوب خمس در بعضی موارد است. (فرض کنید مرجع تقلیدش گفته خمس معدن واجب نیست و این هم خمس ما مستخرج من المعدن را نداده است.) حال آن مال مثلاً فروخته شده به یک شیعه دیگر، این شیعه دوم خمس باید بدهد یا نه؟ در اینجا امام می‌فرمایند باید خمس دهد.

«او يعتقد عدم وجوبه مطلقاً»؛ ممکن است این شیعه معتقد به عدم وجوب خمس مطلقاً باشد یعنی اصلاً قائل باشد که در عصر غیبت خمس واجب نیست «بزعم انهم اباحوه مطلقاً لشيعتهم»؛ به گمان اینکه ائمه (ع) خمس را مطلقاً در عصر غیبت برای شیعیانشان مباح کرده‌اند. اما ذکر «ما يتعلق به الخمس» به نظر می‌رسد که در اینجا وجهی ندارد و ذکر آن زائد است چون امام می‌فرمایند ممکن است شیعه‌ای معتقد به عدم وجوب خمس باشد «بزعم ان الائمة اباحوه» یعنی خمس را برای شیعه اباحه کرده‌اند؛ اما نقش «ما يتعلق به الخمس» در این جمله چیست؟ به نظر می‌رسد اگر ضمیر "ه" در «اباحوه» نبود، این می‌شد مفعول اباحوه اما با وجود ضمیر "ه" در «اباحوه» به نظر می‌رسد وجهی برای ذکر «ما يتعلق به الخمس» نیست. به هر حال اصل کلام ایشان این بود که «لو وصل اليهم ممن لا يعتقد الوجوب في بعض الاقسام او يعتقد عدم وجوبه مطلقاً» در این دو صورت «يجب عليهم التخمس»؛ اینجا اگر این مال از دست این دو گروه شیعه که یکی خمس را در عصر غیبت واجب نمی‌داند و دیگری خمس را در بعضی از اقسام واجب نمی‌داند به این شیعه منتقل بشود، «يجب عليهم التخمس مع عدم تخميسه»؛ به شرط اینکه آن من لا يعتقد تخميس نکرده باشد یعنی علی رغم اینکه آن را مباح دانسته اما عملاً تخمیس کرده باشد. ممکن است احتیاطاً خمس داده باشد با اینکه معتقد بوده که خمس واجب نیست اما به عنون احتیاط داده باشد. اینجا دیگر واجب نیست. در صورتی بر شیعه دومی خمس واجب است که آن شیعه اولی خمس نداده باشد.

«نعم مع الشك في رآيه يجب عليه الفحص و لا التخمس مع احتمال ادائه»؛ بله اگر شیعه دومی، شک دارد در اعتقاد آن شیعه اول یعنی شک دارد که وجوب خمس در عصر غیبت را قبول دارد یا ندارد. در اینجا «لا يجب عليه الفحص» همچنین «و لا التخمس مع احتمال ادائه» حتی اگر احتمال اداء خمس را هم بدهد، خمس بر او واجب نیست. «و لكن مع العلم بمخالفة رأيهما» اما اگر یقین دارد که این دو نفر واقعاً اعتقاد به وجوب خمس مثلاً در معدن یا مطلقاً ندارد، در این صورت «فالاحوط بل الاقوى الاجتناب حتى يخمس»؛ اقوی این است که از این مال اجتناب کند تا خمسش داده شود. پس در صورت شک فرمودند: «لا يجب عليه الفحص و لا التخمس» ولی در صورت علم به مخالفت فرمودند، خمس باید داده شود.

این مسئله دو بخش دارد که بحث در مسئله اول آن به تفصیل گذشت اینکه مستخرج مسلمان باشد یا کافر باشد و نظر ما بر خلاف امام (ره) این شد که مستخرج چه مسلمان و چه کافر مالک می‌شود، خمس بر او واجب است. فقط در مورد اذن گفتیم که به عنوان والی مسلمین اگر حکومت اسلامی مستقر باشد، گرفتن اذن لازم است و بدون اذن، مالک نمی‌شود.

اما بخش دوم این مسئله را در سال گذشته ذیل بحث مقدمات خمس به تفصیل بیان کردیم؛ اخبار تحلیل را یک به یک مورد بررسی قرار دادیم و تعارضش را با اخبار دال بر وجوب خمس و وجوه جمع یازده‌گانه‌ای که ذکر شده بود، بررسی کردیم. گفتیم حق در مسئله و مقتضای اخبار تحلیل این است که اگر مالی به شیعه‌ای منتقل شد، از ناحیه کسی که به هر دلیلی خمس نداده، بر او خمس واجب نیست. اخبار تحلیل در مقام تحلیل و اباحه خمس در اموالی هستند که از کسی منتقل شده که او اهل دادن خمس نبوده یا اعتقاداً یا عملاً و فرقی در این جهت قائل نشدیم. فرقی بین کافر و مخالف و شیعه معتقد و شیعه غیر معتقد چه به بعضی اقسام و چه همه اقسام و شیعه غیر عامل مع الاعتقاد، نگذاشتیم. گفتیم به طور کلی خمس واجب نیست. اخبار تحلیل این را برای ما مباح می‌کند و ما این نظر را پذیرفتیم. اما ملاحظه فرمودید که امام در اینجا بین کافر و مخالف و شیعه غیر معتقد و غیر عامل تفصیل می‌دهد. این نظر به نظر ما تمام نیست و تفصیلش را قبلاً بحث کردیم.

«الحمد لله رب العالمین»